

راهنمای انتقادی پدیدارشناسی روح هگل

اکسل هونت، رابرت پیپین، تری پینکارد و...

ویراستاران انگلیسی: دین مویار، میثائیل کوانته

ویراستاران فارسی:

محمد مهدی اردبیلی، علی سهرابی



نشرنی

فهرست مطالب

مقدمه ویراستاران فارسی.....	۹
معرفی نویسندگان.....	۱۵
پیشگفتار ویراستاران انگلیسی.....	۱۹
کوتاه‌نوشت‌ها و نقل قول‌ها.....	۲۷
فصل یکم. جوهر، سوژه، نظام: توجیه علم در پدیدارشناسی روح هگل.....	۲۹
دینمار اچ. هاییمان / ترجمه علی سهرابی	
۱. مقدمه.....	۲۹
۲. مسئله هگل.....	۳۲
۱-۲. ارائه مقدمه‌ای بر علم.....	۳۲
۲-۲. توجیه معرفتی و شکاکیت.....	۳۵
۳. دعاوی هگل.....	۳۶
۱-۳. از جوهر به سوژه.....	۳۶
۲-۳. دانش به‌منزله نظام.....	۴۰
۴. راه‌حل هگل.....	۴۵
۱-۴. استدلال مبتنی بر خودابداعی ملاک معرفتی.....	۴۵

۶ راهنمای انتقادی پدیدارشناسی روح هگل

- ۴-۲. استدلال مبتنی بر تاریخ خودآگاهی ۴۹
۵. نتیجه‌گیری ۵۳
- فصل دوم. «علم پدیدارشناسی روح»: برنامه هگل و پیاده‌سازی آن ۵۹
هانس-فریدریش فولدا / ترجمه یاشار تاج‌محمدی و علی سهرابی
- فصل سوم. پدیدارشناسی روح به مثابه استدلالی «استعلاگرایانه» در تأیید هستی‌شناسی ای یگانه‌انگار ۸۹
ژلف-پیتر هورستمان / ترجمه شیدا مرادی
- فصل چهارم. یقین حسی و این-چنین ۱۱۹
ویلم ای. دوریس / ترجمه زهره نجفی
- فصل پنجم. از میل به بازشناسی: شرح هگل از اجتماعی بودن بشر ۱۳۹
اکسل هونت / ترجمه علی سهرابی
- فصل ششم. «عقل ... به‌طور غیرعقلانی دریافت می‌شود»:
نقد هگل بر عقل مشاهده‌گر ۱۶۱
میشائیل کوانته / ترجمه سیامک ایل‌گلی
۱. جایگاه «عقل مشاهده‌گر» در پدیدارشناسی ۱۶۳
- ۱-۱. دو نوع دشواری ۱۶۵
- ۱-۲. ساختار مبنایی عقل مشاهده‌گر ۱۶۸
۲. روان‌شناسی مشاهده‌ای و برداشت هگل از ذهن ۱۷۰
- ۲-۱. قوانین منطقی؟ ۱۷۱
- ۲-۲. قوانین روان‌شناختی؟ ۱۷۲
- ۲-۳. برداشت هگل از ذهن ۱۷۳
۳. چهره‌شناسی و مجموعه‌شناسی ۱۷۵
- ۳-۱. انواع گوناگون امر «درونی» و «بیرونی»: پنج تقابل ۱۷۶
- ۳-۲. «رابطه وارونه‌شده» چهره‌شناسی ۱۷۸
- ۳-۳. مجموعه‌شناسی ۱۸۱
۴. مناسبت بحث هگل درباره عقل مشاهده‌گر [با زمانه ما] ۱۸۴

فهرست مطالب ۷

فصل هفتم. «قالب روح» چیست؟ ۱۹۱

تری پینکارد / ترجمه سینا سیاهپوش

۱. قالب‌های روح در مقام قالب‌های آگاهی ۱۹۳

۲. از امپراتوری به زندگی اخلاقی عرفی ۲۰۰

۳. خشوتی که آگاهی به دست خویش متحمل می‌شود ۲۰۵

فصل هشتم. زندگی اخلاقی عرفی، اخلاق، و نقش روح در پدیدارشناسی روح ۲۱۹

ویل دادلی / ترجمه حامد توکلی

۱. زندگی اخلاقی عرفی و اخلاق در پدیدارشناسی و فلسفه حق ۲۲۱

۲. سه تفسیر از زندگی اخلاقی عرفی، اخلاق، و فصل «روح» ۲۲۲

۱-۲. هگل نظرش را درباره موضوعات اساسی تغییر داده است ۲۲۳

۲-۲. هگل نظرش را درباره هدف و دامنه پدیدارشناسی تغییر داده است ۲۲۴

۳-۲. هگل نظرش را درباره اصطلاح‌شناسی تغییر داده است ۲۳۰

۳. گذار از عقل به روح، زندگی اخلاقی عرفی، و اخلاق ۲۳۲

۴. تفسیر چهارمی از زندگی اخلاقی عرفی، اخلاق، و فصل «روح» ۲۴۰

فصل نهم. بیگانگی خودتکمیل‌کننده:

استدلال هگل در دفاع از شروط شفاف عاملیت آزاد ۲۴۷

دین موپار / ترجمه زهره نجفی

فصل دهم. عقل عملی و روح در پدیدارشناسی روح هگل ۲۸۳

لودویگ زیپ / ترجمه سینا سیاهپوش

۱. مفهوم روح و خاستگاه تاریخی آن ۲۸۳

۲. روح اخلاقی عرفی در پدیدارشناسی ۲۸۶

۳. تکمیل شدن روح اخلاقی در پدیدارشناسی ۲۹۴

۴. عقل عملی و روح اخلاقی عرفی در فلسفه هگل و اخلاق عرفی مدرن ۳۰۱

فصل یازدهم. دین و اسطوره‌زدایی در پدیدارشناسی روح هگل..... ۳۱۱

تامس ای. لویس / ترجمه حامد توکلی

۱. دین طبیعی..... ۳۱۷

۲. دین هنری..... ۳۱۹

۳. دین وحیانی [یا آشکارشده]..... ۳۲۳

فصل دوازدهم. «منطق تجربه» به مثابه «دانش مطلق» در پدیدارشناسی روح هگل..... ۳۳۹

رابرت بی. پپین / ترجمه حسین رحمتی

منابع..... ۳۶۹

واژه‌نامه..... ۳۸۱

مقدمه ویراستاران فارسی

چرا امروز پس از گذشت بیش از دو قرن از انتشار کتاب پدیدارشناسی روح، هنوز هم باید بر این کتاب شرح نوشت؟ آیا زوایای مختلف اثر در این دو بیست سال به اندازه کافی، یا حتی بیش از حد، برملا نشده است؟ تفسیر پدیدارشناسی روح چه تفاوتی با دیگر کتاب‌های بزرگ تاریخ فلسفه دارد؟ چه چیزی در این کتاب هست که آن را چنین فراچنگ‌نیامدنی ساخته است؟

در تاریخ سنت‌های تفسیری شکل‌گرفته حول آثار بزرگ فلسفی، بخش‌های مختلف این آثار عمدتاً در پرتو کلیت پروژه‌شان تفسیر شده‌اند. به بیان دیگر، مفسران برای تفسیر بخش‌های مختلف، همواره پروژه کلی کانت در نقد عقل محض (نقادی دانش بشر از طریق انقلاب کوپرنیکی) یا دکارت در تأملات (ایجاد مبانی تردیدناپذیر متافیزیکی برای علم مدرن بر اساس سوژه خودبنیاد مدرن) یا هایدگر در هستی و زمان (واکاوی انضمامی طرح پرسش از هستی) را مد نظر داشته‌اند. اغراق نیست اگر بگوییم که در پدیدارشناسی روح، درک پروژه کلی اثر عمدتاً تحت الشعاع تفسیرهای جزءنگرانه قرار گرفته است. این رویکرد تفسیری آشکارا به سوءتفسیرهای بسیاری منجر شده است. از همین روست که به جای ایده اصلی کتاب، همواره فصولی از آن، با جدا شدن از بستر استدلالی کل اثر، شهرت یافته‌اند و مورد استفاده قرار گرفته‌اند. برای مثال، بحث‌های گسترده حول فصل «خدایگانی و بندگی»، آن را

به مشهورترین بخش از پدیدارشناسی روح تبدیل کرده است. این امر باعث شده است که این فصل استقلال‌لی کاذب و گمراه‌کننده در سنت‌های تفسیری بیابد. از دلالت‌های سیاسی تحت تأثیر مارکس و سنت‌های مارکسیستی تا دلالت‌های روان‌شناختی رابطه من و دیگری نزد لکان و سنت روانکاوی، تا دلالت‌های جامعه‌شناختی با اصالت بخشیدن به مفهوم بازشناسی نزد میراث‌داران متأخر مکتب فرانکفورت، تا حتی دلالت‌های الهیاتی رابطه انسان و خدا در سنت‌های کلامی-فلسفی. این مسئله درباره برخی فصول دیگر نیز صورت گرفته که شهرت و کارکردی مستقل از خود اثر یافته‌اند: برای مثال، فصول «جهان اخلاقی عرفی» و «کنش اخلاقی عرفی» و اشاره به تراژدی آنتیگونه سوفوکلس، فصل آخر روح و دلالت‌های مختلف مفهوم «جان زیبا»، فصل مربوط به رواقی‌گری و گذار آن به شکاکیت، فصل «آگاهی نگون‌بخت» و نقد فرهنگ دینی قرون وسطایی و غیره.

می‌توان ادعا کرد که علی‌رغم تمام تفاسیر مطرح درباره فصول مختلف این کتاب و نیز شهرت و محبوبیت زایدالوصف این اثر در فضای فلسفی، پدیدارشناسی روح در مقام یک ایده کلی، هنوز مهجور مانده و کلیت آن تحت الشعاع استعمال‌های جزئی قرار گرفته است. شاید این استعمال‌های جزئی در سایر آثار منافاتی با مواجهه با کلیت اثر نداشته باشند، اما در نمونه پدیدارشناسی روح، برعکس، این استعمال‌های جزءنگرانه اگر در خدمت کل نباشند و جایگاه هر بخش را در یک روند دیالکتیکی نادیده بگیرند، دقیقاً و بر اساس نظر خود هگل در پیشگفتار، محل فهم کلیت اثرند. از سوی دیگر، بخش قابل توجهی از نقدهای مطرح علیه هگل نیز ناشی از همین جزءنگری و فروکاستن ایده کل اثر به یک فصل یا نقل قول است. هگل در پیشگفتار، هم منتقد رویکردهایی است که جزء را در پرتو کل نمی‌بینند و هم منتقد رویکردهایی که از کل بدون اجزا سخن می‌گویند و همه چیز را به نتایج و اهداف فرومی‌کاهند. او از یک سو، در همان بند دوم پیشگفتار، از «وحدت ارگانیک» دقایق دفاع می‌کند و منتقد رویکردهای یک‌سویه‌ای است که صورت‌ها را از یکدیگر متمایز و حتی «ناسازگار» می‌بینند (بند ۲)، و از سوی دیگر، این‌گونه «صحبت از هدف و این دست کلی‌بافی‌ها» را «عاری از مفهوم» (بند ۱)

می‌داند و می‌نویسد «نتیجه، کل بالفعل نیست» (بند ۳). لذا، عدم درک دیالکتیک جزء و کل، و افتادن در دام جزئی‌نگری ساده‌انگارانه و کلی‌گویی یک‌جانبه، مورد انتقاد خود هگل است. و شگفت آن‌که تفسیر و نقد فلسفه هگل در بیش از دو قرن اخیر غالباً دچار یکی از این دو آفت بوده است. با این اوصاف و با نظری دوباره به سؤالات مطرح‌شده در ابتدای مقدمه، می‌توان دریافت که چگونه یک اثر می‌تواند از فرط شهرت مخفی بماند. از این جهت، امروز، و به‌ویژه در سه دهه گذشته، در فضای هگل‌پژوهی انگلیسی‌زبان اقبال تفسیری تازه‌ای، البته در پرتو فلسفه تحلیلی، به این اثر پیدا شده است. کتاب حاضر در چنین بستری قابل درک است. دین مویار و میسائیل کوانته کوشیده‌اند تا در این اثر از مفسران سنت‌های فکری مختلف هگل‌پژوهی بهره بگیرند. در این فهرست علاوه بر مفسران بزرگ سنت‌های قاره‌ای هگل‌پژوهی، تقریباً نیمی از آثار به تفاسیری از پدیدارشناسی روح اختصاص یافته‌اند که می‌توان، از حیث روش، آن‌ها را تحلیلی نامید. در نتیجه، در این اثر برخی ایده‌ها و امکانات روش‌شناختی، معرفت‌شناختی و منطقی پدیدارشناسی روح مورد توجه قرار گرفته‌اند که تاکنون مورد غفلت واقع شده‌اند. سه مقاله نخست به کلیت ایده پدیدارشناسی، ساختار و شیوه استدلال‌آوری آن اختصاص دارند، و نه مقاله بعد هر کدام به فصول یا بخش‌هایی از پدیدارشناسی می‌پردازند. اما آنچه ترجمه و انتشار این مجموعه را موجه می‌سازد این است که غیراز سه مقاله نخست که به کلیت پدیدارشناسی می‌پردازند، مابقی مقالات نیز عمدتاً تفسیر خود از یک بخش پدیدارشناسی را در پرتو کلیت آن پیش می‌برند.

ترجمه فارسی این اثر اما کاری بیش از ترجمه یک کتاب بوده است. مترجمان کتاب همگی از میان مخاطبان دوره سه‌ساله «تفسیر انتقادی پدیدارشناسی روح» برگزیده شدند که مابین سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۹ در انجمن جامعه‌شناسی ایران برگزار شد. در نتیجه، مخاطبان همگی علاوه بر پذیرش مسئولیت ترجمه یک یا چند فصل، تا حدودی با کلیت اثر و مواضع تفسیری مختلف حول آن آشنا بوده‌اند. از سوی دیگر، هرچند ویراستاران کوشیده‌اند تا شیوه ترجمه مترجمان را تا حد امکان حفظ کنند و به یکدستی ترجمه خدشه‌ای وارد نکنند، اما در برخی موارد برای

تصحیح ترجمه مجبور به مداخله و تغییرات جدی شده‌اند. ویراستاران علاوه بر این برخی ایرادات مفهومی یا تشتت در معادل‌گزینی‌ها را اصلاح کرده و پاورقی‌های توضیحی و روشنگر به متن افزوده‌اند. در نهایت، کل کتاب پس از ویرایش برای مترجمان ارسال شد و بر سر نکات و اختلاف نظرات میان ویراستاران و مترجمان نوعی تعامل حاصل شد. در نتیجه، همان‌گونه که اشاره شد، ترجمه فارسی این اثر چیزی بیش از ترجمه یک کتاب بوده است و از نظر ما، هدف از ساماندهی آن، علاوه بر انتقال محتوای مقالات به زبان فارسی، به انجام رساندن یک کار تیمی توسط مجموعه‌ای از مترجمان جوان و آینده‌دار بوده است که امیدواریم در آینده نیز شاهد درج نام آن‌ها به‌عنوان مترجم و پژوهشگر در کنار تألیفات جدی یا ترجمه‌های مهم فلسفی باشیم.

همچنین شایان ذکر است که ویراستاران در برخی موارد به اصلاح ایرادات خود متن اصلی نیز مبادرت ورزیدند. این اصلاحات (از ایرادات تاپی ساده گرفته تا ایرادات ارجاع‌دهی، تا خطا و سوءفهم در ترجمه متن هگل) عمدتاً در پاورقی‌ها مشخص شده‌اند. این ایرادات طی نامه‌ای به اطلاع خود ویراستاران انگلیسی اثر رسید تا در ویراست بعدی متن انگلیسی اصلاح شوند. به هر حال، انتظار می‌رود وقتی کتابی در این سطح، با این نویسندگان، و به‌دست چنین ناشر بزرگی (انتشارات کمبریج) منتشر می‌شود، عاری از خطا و ایرادهایی چنان فاحش باشد، به هر روی، هرچند هم ویراستاران انگلیسی و هم نویسندگان در فهم، ترجمه و ارجاعات خطاهایی را مرتکب شده‌اند، در عین تأکید بر دقت و حفظ استانداردهای ترجمانی و پژوهشی، باید در ذهن داشت که خطا خواه‌ناخواه با خود فرایند ترجمه و پژوهش درهم تنیده است.

ترجمه تمام نقل قول‌ها از پدیدارشناسی با متن اصلی آلمانی (و ترجمه فارسی اخیرالانتشار آن) مقایسه شد، اما تا آن‌جا که امکان داشت، تلاش بر حفظ سبک ترجمه خود مترجمان انگلیسی و فارسی بوده است، مگر در مواقعی که خطایی فاحش در ترجمه به چشم می‌خورد. گروه‌ها همگی از مترجمان یا ویراستاران فارسی است و در مواقعی که مترجمان انگلیسی عبارتی را داخل قلاب آورده‌اند، در

ترجمه فارسی با دو قلاب ([[...]]) متمایز شده است. همچنین، تمام پاورقی‌های فارسی از مترجمان و ویراستاران فارسی است و پاورقی نویسندگان به انتهای هر فصل منتقل شده است. برای ارجاع به شماره بندهای پدیدارشناسی، در متن انگلیسی از علامت بند استفاده شده است، ما در کل کتاب آن را به «بند» تغییر دادیم تا از حیث ظاهری با متن فارسی هماهنگ‌تر شود، به‌طور مثال (17 | 18) به (۱۸، بند ۱۷) تغییر کرد.

در پایان، از مترجمان که در زمان تعیین‌شده ترجمه‌ها را به سرانجام رساندند و در فرایند ویرایش نیز کمال همکاری را داشتند تشکر می‌کنیم. همچنین از تمام مخاطبان دوره «تفسیر انتقادی پدیدارشناسی روح» که با حضور و مداخلاتشان به غنی‌تر شدن مستقیم کلاس‌ها و ارتقای غیرمستقیم این ترجمه‌ها یاری رساندند، سپاسگزاریم. امیدواریم این فرصت فراهم شود که خود آن درسگفتارها - که نسخه صوتی‌شان در دسترس است - به شکلی شایسته مکتوب و منتشر شود. همچنین از سیدمسعود حسینی صمیمانه قدردانیم که کل ترجمه را به‌دقت خواند و نکات مفیدی را گوشزد کرد و نیز از ویراستار ناشر، شادی جاجرمی‌زاده، که به بهبود نثر فارسی متن یاری رساند. و درنهایت، از سایر دوستانمان در نشر نی، به‌ویژه فرشاد مزدرانی، سپاسگزاریم که شرایط مطلوبی برای انتشار این مجموعه فراهم آوردند.

معرفی نویسندگان

ویلم ای. دوریس استاد فلسفه در دانشگاه نیوهمپشایر است. کتاب‌های او عبارت‌اند از: نظریهٔ فعالیت ذهنی هگل^۱ (۱۹۸۸)؛ دانش، ذهن و امر داده‌شده: خوانشی از «تجربه‌گرایی و فلسفهٔ ذهن» سلارز (به‌همراه تیم تریپلت) (۲۰۰۰)؛ و ویلفرید سلارز، «مجموعهٔ فلسفه در اکنون» (۲۰۰۵).

ویل دادلی دانشیار فلسفه در کالج ویلیامز است. او نویسندهٔ کتاب هگل، نیچه، و فلسفه: اندیشیدن به آزادی (۲۰۰۲) و درآمدی بر فهم ایدئالیسم آلمانی (۲۰۰۷)، و متولی کمک‌هزینه‌های بنیاد هومبولت و شورای انجمن‌های دانش‌آموختگان امریکایی و نایب‌رئیس پیشین انجمن هگل امریکاست.

هانس - فریدریش فولدا استاد بازنشستهٔ گروه فلسفهٔ دانشگاه هایدلبرگ است. کتاب‌های او عبارت‌اند از: مسئلهٔ مقدمه در منطق هگل (۱۹۶۵)؛ ویراست دوم، (۱۹۷۵) و هگل (۲۰۰۳). او همچنین از طرف دونالد دیویدسون به‌خاطر دریافت جایزهٔ هگل شهر اشتوتگارت برای مقالهٔ «به‌سوی نظریه‌ای یکپارچه در باب زبان»^۲ منتشرشده در دیالکتیک و دیالوگ (۱۹۹۳) تحسین شد.

۱. ترجمهٔ فارسی: دادلی، ویل (۱۳۹۹). درآمدی بر فهم ایدئالیسم آلمانی، ترجمهٔ مسعود آذرفام، تهران، ققنوس.

۲. "Unterwegs zu einer einheitlichen Theorie des Sprechens"

دینمار اچ. هایدمان استادیار فلسفه در دانشگاه هافستراست. کتاب‌های او عبارت‌اند از: *کانت و مسئله ایدئالیسم متافیزیکی* (۱۹۹۸)؛ *مفهوم شکاکیت* (۲۰۰۷)؛ *هگل و تاریخ فلسفه* (عضو گروه ویراستاری، ۲۰۰۷). مقالات او به این شرح است: «آیا می‌توان گفت منظور چیست؟»، *آرشیو تاریخ فلسفه* (۲۰۰۲)؛ «نمایگی و خودارجاعی زبانی در هگل»^۱، *مطالعات هگل*^۲ (۲۰۰۵-۲۰۰۴) و «تجلیات و جهان‌بینی علمی» *نشریه بین‌المللی فلسفه* (۲۰۰۵). او ویراستار *سالنامه کانت*^۳ است.

اکسل هونت استاد فلسفه اجتماعی دانشگاه یوهان ولفگانگ گوته و مدیر مؤسسه تحقیقات اجتماعی فرانکفورت است. آثار منتشرشده او عبارت‌اند از: *نقد قدرت* (۱۹۸۵)؛ *جهان تکه‌تکه امر اجتماعی: جستارهای فلسفی اجتماعی* (۱۹۸۹)؛ *نبرد برای بازشناسی* (۱۹۹۲)؛ *واپاشی. پاره‌های تحلیلی جامعه‌شناسانه از زمان* (۱۹۹۴)؛ *دیگری عدالت* (۲۰۰۰)؛ *رنج عدم‌یقین: محقق‌سازی دوباره فلسفه حق هگلی* (۲۰۰۱)؛ *نامرئی بودن* (۲۰۰۳)؛ *شیء‌وارگی: مطالعه نظری بازشناسی* (۲۰۰۵)؛ *بازتوزیع یا بازشناسی: مناقشه‌ای سیاسی-فلسفی (با همکاری نانسی فریزر، ۲۰۰۳)*.

رُلف-پیتر هورستمان استاد فلسفه در دانشگاه هومبولت در برلین است. تألیفات او بدین شرح است: *هستی‌شناسی و روابط: هگل، برادلی، راسل و مناقشه بر سر نسبت‌های درونی و بیرونی* (۱۹۸۴)؛ *اجزای سازنده فلسفه انتقادی* (۱۹۹۷)؛ و *محدوده‌های عقل: بررسی اهداف و انگیزه‌های ایدئالیسم آلمانی* (چاپ سوم، ۲۰۰۰). او عضو گروه ویراستاری *طرح‌واره نظام بنای هگل* بوده است. همچنین در ویراستاری مجموعه‌ای از آثار مربوط به کانت، استدلال‌های استعلایی، روسو، زیبایی‌شناسی، هگل و ایدئالیسم آلمانی همکاری داشته است. او در حال حاضر ویراستار *ترجمه جدیدی از فراسوی خیر و شر* نیچه است.

تامس ای. لویس استادیار وارتان‌گرگوریان در گروه مطالعات مذهبی دانشگاه براون

1. "Indexikalität und sprachliche Selbstreferenz bei Hegel"

2. *Hegel-Studien*

3. *Kant Yearbook*

است. او نویسنده آزادی و سنت در هگل: بررسی دوباره انسان‌شناسی، اخلاق، و دین (۲۰۰۵) و مقالات متعددی در مورد هگل، اخلاق، و فلسفه دین است. او اکنون در حال تکمیل کتابی در مورد دین، مدرنیته و سیاست در هگل است.

دین مویار استادیار گروه فلسفه دانشگاه جان هاپکینز است. او ویراستار کتاب در دست انتشار همراه راتلج برای فلسفه قرن نوزدهم است. او اکنون در حال تکمیل دست‌نوشته‌ای با عنوان وجدان نزد هگل^۱ است.^۲

تری پینکارد استاد فلسفه در دانشگاه جورج تاون است. آثار او عبارت‌اند از: لیبرالیسم دمکراتیک و اتحادیه اجتماعی (۱۹۸۷)؛ دیالکتیک هگل: تبیین امکان (۱۹۸۸)؛ پدیدارشناسی هگل: اجتماعی بودن عقل (۱۹۹۴)؛ هگل: زندگی‌نامه (۲۰۰۰)؛ و فلسفه آلمانی ۱۷۶۰-۱۸۶۰ (۲۰۰۲)^۳. او ویراستار مجموعه جدیدی از کارهای هانریش هاینه است و اکنون مشغول کار بر روی ترجمه جدیدی از پدیدارشناسی روح است.^۴

رابرت بی. پیپین استاد ممتاز اوپلین استفانسون نف در کمیته اندیشه اجتماعی، گروه فلسفه و کالج دانشگاه شیکاگو است. او نویسنده چندین کتاب و مقاله درباره ایدئالیسم آلمانی و فلسفه متأخر آلمان است، از جمله نظریه صورت کانت (۱۹۸۲)؛ ایدئالیسم هگل: خشنودی‌های خودآگاهی (۱۹۸۹)^۵؛ مدرنیسم به‌عنوان مسئله‌ای فلسفی (۱۹۹۱)؛ و ایدئالیسم به‌عنوان مدرنیسم: گونه‌های [دگرش‌های] هگلی (۱۹۹۷).

میشائیل کوانته استاد گروه فلسفه دانشگاه کلن، مدیر نهاد اخلاق در علوم زندگی دانشگاه کلن و همکار مدیر آرشیو هوسرل دانشگاه کلن است. آثار او عبارت‌اند از: مفهوم کنش در هگل (۱۹۹۳؛ انگلیسی، ۲۰۰۴)؛ اخلاق پیوند عضو (نویسنده مشترک،

۲. این اثر در سال ۲۰۱۱ از سوی انتشارات آکسفورد منتشر شده است.

۳. ترجمه فارسی: پینکارد، تری (۱۳۹۴). فلسفه آلمانی: میراث ایدئالیسم، ترجمه ندا قطروبی، تهران، ققنوس.

۴. این ترجمه در سال ۲۰۱۸ از سوی انتشارات کیمبریج منتشر شد.

۵. ترجمه فارسی: پیپین، رابرت (۱۳۹۹). ایدئالیسم هگل: خشنودی‌های خودآگاهی، ترجمه سیدمسعود

حسینی، تهران، کرگدن.

۲۰۰۰؛ زندگی شخصی و مرگ انسانی (۲۰۰۲)؛ مقدمه‌ای بر اخلاق عمومی (ویراست دوم، ۲۰۰۶)؛ توانمندسازی اروپای اجتماعی (نویسنده مشترک، ۲۰۰۵)؛ شخص (۲۰۰۷).

لودویگ زیپ استاد فلسفه در دانشگاه مونستر است. تألیفات او عبارت‌اند از: نقد هگل بر فیثته و آموزه علم ۱۸۰۴ (۱۹۷۰)؛ بازشناسی به‌متابۀ اصل فلسفه عملی (۱۹۷۹)؛ فلسفه عملی در ایدتالیسم آلمانی (۱۹۹۲)؛ راه پدیدارشناسی روح (ویراست دوم، ۲۰۰۱)؛ اخلاق انضمامی (۲۰۰۴)؛ ویراستار عناصر فلسفه حق هگل (ویراست دوم، ۲۰۰۵)؛ عضو گروه ویراستاری سالنامه مطالعات هگل (از ۲۰۰۳) به‌همراه و. یشکه؛ و عضو گروه ویراستاری میراث هگل (۲۰۰۴) به‌همراه ک. هالبیش و ام. کوانته.

پیشگفتار ویراستاران انگلیسی

پدیدارشناسی روح به تازگی مرز دویست سالگی را پشت سر گذاشته است. این نخستین کتابی که گنورگ ویلهلم فریدریش هگل منتشر کرد نیروهای الهام بخش خود را نه تنها در دوران زندگی هگل بلکه، از آن هم مهم تر، در دهه های پس از مرگ وی نیز همچنان حفظ کرده است. الکساندر هرتسن، نویسنده مهاجر روس، در خصوص فضای روشنفکری دهه ۱۸۴۰ فرانسه چنین می نویسد:

پرودون اغلب به آن جا می رفت تا به بتهوون رایشل و هگل باکونین گوش فرادهد: بحث های فلسفی بیش از سمفونی ها به درازا می کشید. آن ها مرا به یاد شب زنده داری های مشهور باکونین و خومیاکف در خانه چادایف و مادام یلاگین می انداختند، که از هگل نیز آن جا بحث می شد. عصر یکی از روزهای سال ۱۸۴۷، کارل فوگت، که او هم در خیابان بورگونییه اقامت داشت و اغلب به دیدار رایشل و باکونین می رفت، در حالی که از گوش دادن به بحث های بی پایان درباره پدیدارشناسی کلافه شده بود، به خانه می رود و در رختخوابش می آرامد. از آن جا که قرار بود روز بعد با رایشل به باغ گیاه شناسی پاریس سر بزنند، صبح به سراغ رایشل می رود؛ فوگت از شنیدن صدای مکالمه از اتاق مطالعه باکونین در آن ساعات اولیه روز متعجب می شود. در را باز می کند؛ پرودون و باکونین درست در همان جای قبلی، کنار ذغال های تمام سوخته شومینه، نشسته بودند و بحثشان را درست با همان کلماتی به پایان می بردند که روز قبل آغاز کرده بودند. [۱]

قدرت پدیدارشناسی در برانگیختن تفکرات نو و القای نوآوری‌های فلسفی تا امروز به‌طور بی‌وقفه ادامه داشته است. این اثر در میان تمامی آثار هگل از گسترده‌ترین و پرشورترین مقبولیت برخوردار بوده است. دلایل متعددی را می‌توان برشمرد که چرا پدیدارشناسی روح چنین تأثیر گسترده‌ای داشته و چرا در این بازه زمانی طولانی موضوع همواره تازه‌شونده بحث‌های جدی بوده است؟ در قرن نوزدهم دلایل اصلی مطمئناً جنبه سیاسی داشتند، چراکه دیالکتیک هگل در هیچ متن دیگری تا این حد وعده تشریح و ترسیم چگونگی امکان دگرگونی واقعیت سیاسی را نمی‌دهد. با این حال، حال و هوای انقلابی پدیدارشناسی تنها یکی از چندین خصیصه‌ای است که جزو میراث این کتاب بوده و هنوز هم هست. در این مقدمه مختصر برآن‌ايم تا سه خصیصه این متن را که در جذابیت همه‌جانبه آن سهیم‌اند و سه مضمون فلسفی آن را که امروزه بیش از همه زنده‌اند مشخص کنیم.

نخست، مصالح مورد بحث هگل در این اثر از چنان وفور حیرت‌آوری برخوردارند که (دست‌کم در متن اصلی) کتاب علم منطق یا در سه ویراست دایرةالمعارف یا در فلسفه حق نمی‌توان اثری از آن یافت. گستره وسیع طیف پدیدارها و «ابژه‌ها» بسیار گیج‌کننده است: از معناشناسی^۱ ناظر بر ارجاع اشاره‌ای^۲ در ادراک حسی گرفته تا دانش مطلق، از برداشت‌های اخلاقی عرفی^۳، دینی و زیبایی‌شناختی باستانیان از خودشان گرفته تا علوم طبیعی «مدرن» و نگاه افسون‌زدایی‌شده این علوم به جهان. بدون شک همین «مسیر» درازدامن پدیدارشناسی سبب شده که این متن مخاطبانی بیابد و رای هگل‌پژوهان و کسانی که درگیر پرسش‌های سنتی فلسفی هستند. «نبرد بر سر بازشناسی» مشهورترین و تأثیرگذارترین مضمون پدیدارشناسی است که به‌مثابه تحلیلی از تعارضات اجتماعی مورد توجه هگلیان چپ متقدم قرار گرفت، و همچنان مضمونی جاری برای فیلسوفان و نظریه‌پردازان سیاسی است و نیز موجب تفسیرهای نوآورانه‌ای از سوی روان‌شناسان، منتقدان ادبی و جامعه‌شناسان شده است.

دوم، هگل پدیدارشناسی را متنی تصور می‌کرد که می‌تواند قائم به خود باشد،

1. semantics

2. deictic reference

3. ethical

امری که به نحو دیگر تنها می‌توان درباره علم منطق او اظهار داشت چراکه هم دایرةالمعارف و هم فلسفه حق اندیشه‌های هگل را به صورت طرحی کلی ترسیم می‌کنند و نیازمند توضیح مندرج در درسگفتارهای شفاهی هستند. پدیدارشناسی، بر خلاف «منطق کبیر»^۱، برای خواننده‌ای که نمی‌خواهد به درون ساختار دقیق و ظریف تفکر نظرورز قدم بگذارد، در دسترس‌تر و واضح‌تر و کمتر انتزاعی است. به‌علاوه، سیر استدلال‌آوری هگل در پدیدارشناسی هنوز با دستگاه مفهومی فلسفی و نظرورزانه‌ای اشباع نشده است که از نظر بسیاری از منتقدان پدیدارها را در آثار متأخر وی خفه می‌کند. برای بسیاری از خوانندگان، تنها در همین متن نخست است که تفکر هگل هنوز آن‌قدر به پدیدارها نزدیک است که به آن‌ها امکان دهد معنای خود را روشن سازند.

سومین دلیل عمده برای موفقیت ماندگار پدیدارشناسی این است که هگل در این اثر دو گرایش فکری ظاهراً مخالف را ترکیب می‌کند. در یک سو، میل فلسفی شگرف به ارائه شرحی پدیدارشناسانه درباره همه چیز است. هگل قصد دارد با فراهم کردن پیوندهای ضروری میان تک‌تک قالب‌های آگاهی، خواننده علاقه‌مند به فلسفه را به بازسازی استدلالش یا به یافتن حفره‌ای در شیوه برهان‌آوری‌اش برانگیزاند. اطمینان هگل به قدرت استدلال‌هایش و اعتماد خدشه‌ناپذیر او به ظرفیت‌های تفکر فلسفی در تبیین جهان، امروزه احتمالاً ما را از کوره به در یا دست‌کم کلافه می‌کند. جذابیت و غرابت پدیدارشناسی نیز به تفاوت دوران ما و هگل برمی‌گردد، هم با توجه به فهم فرهنگی از فلسفه و هم با توجه به نگاه غالب به ماهیت خود فعالیت فلسفی. نزد هگل، ایده فلسفه به مثابه والاترین و مهم‌ترین صورت فرهنگی، ریشه در فرهنگ (والای) رایج زمانه‌اش داشت. بنابراین، باور وی نیز به این‌که فلسفه حقیقی باید نظام‌مند باشد و همه چیزها را در بر گیرد تا حد زیادی میان فیلسوفان [زمانه‌اش] مشترک بود. فهم فرهنگی و فلسفی ما از خودمان دگرگون شده است و دیگر نسبت

۱. greater Logic؛ منظور از «منطق کبیر» علم منطق است در مقابل «منطق صغیر» (lesser Logic) که به نسخه مختصرشده منطق در دایرةالمعارف اطلاق می‌شود.

به قدرت و مطلوبیت نظام‌سازی فلسفی آن‌قدرها خوشبین نیستیم. اما، در سوی دیگر، پدیدارشناسی درگیری ژرفی نیز با گرایش شکاکانه‌ای دارد که از آغاز با فلسفه غرب همراه بوده است و لذا چنین می‌نماید که این کتاب همواره یک گام از منتقدان ایدئالیسم جلوتر است. خودِ راهی که هگل از طریق آن پاسخ خاص خویش را به این مطالبه شکاکانه بسط می‌دهد، بی‌اندازه اصیل است: یعنی با به‌خدمت گرفتن این مطالبه شکاکانه در جهت روش خویش و نشان دادن چگونگی «تکمیل کردن» آن و در نتیجه غلبه بر آن. تجربه آگاهی کوره‌راه ناامیدی است که، با این همه، به «سحرگاه روحانی» و رهاسازی خودشناسی [از محدودیت‌هایش] منتهی می‌شود. سیر استدلال‌آوری هگل، از اثرگذاری متقابل این دو سویه، انرژی روحانی‌ای متصاعد می‌کند که هنوز هم شکوهش را حفظ کرده و غبار قرن‌ها قادر به پوشاندن درخشندگی این «حرکت» پدیدارشناختی نبوده است.

دلیل نخست از سه دلیل اساسی فلسفی‌ای که در تأیید اهمیت ادامه‌دار پدیدارشناسی در این کتاب بیان شد، با نوع خاصی از کل‌گرایی^۱ سروکار دارد که هگل می‌کوشد آن را به اثبات برساند. امروزه فیلسوفان زیادی از نظام‌سازی عظیمی که هگل ضروری می‌پنداشت دفاع نمی‌کنند، اما راهبردهای کل‌گرایانه برای توجیه از محبوبیت بالایی برخوردارند و به نظر می‌رسد که احتمالاً حتی با اقبال گسترده‌تری نیز مواجه شوند. این گرایش به کل‌گرایی به شکست برنامه‌های بنیان‌گرایانه‌ای برمی‌گردد که دعاوی شناخت را به یک یا چند منشأ تردیدناپذیر اساسی باز می‌گردانند. بدیل هگل برای بنیان‌گرایی^۲ به‌طور کامل در چارچوب انسجام‌گرایی^۳ معاصر نمی‌گنجد، و پاسخ این پرسش که راهبرد هگل دقیقاً چیست عمدتاً منوط به نحوه خوانش پدیدارشناسی و هدفش در به‌دست‌دادن «نردبانی» برای فلسفه‌نظرورز^۴ است. یکی از وعده‌های پدیدارشناسی این است که می‌تواند در این باره که چرا کل‌گرایی تنها موضع فرافلسفی^۵ معقول است استدلال بیاورد و این استدلال را چونان

1. holism

2. foundationalism

3. coherentism

4. speculative philosophy

5. metaphilosophical

استدلالی پایدار علیه هر صورتی از دعوی بنیان‌گرایانه برای شناخت بی‌واسطه مطرح کند و با این همه به موضعی ایجابی دست یابد که بر همه اشکال شک‌گرایی چیره می‌شود. هگل تصور می‌کرد صرفاً نوع بسیار رادیکالی از ایدئالیسم می‌تواند این راهبرد را عملی کند، و بدون تردید بسیاری از شکاکان امروزی ممکن است بگویند که در مان هگل بسیار مهلک‌تر از خود بیماری است. با این حال، راه حل نظام‌مند هگل همچنان رهیافت معرفت‌شناسانه نویدبخشی است که هم ممکن است به طور سراسری نتیجه‌بخش باشد و هم از طریق استدلال‌های خاص موجود در حرکت‌های استدلالی «محلی»^۱ میان قالب‌های آگاهی و دعوی‌شان برای شناخت.

نکته دوم مربوط می‌شود به پاسخ هوشمندانه هگل به مسئله دیرپای نسبت امر طبیعی و امر هنجاری^۲. همگام با موفقیت چشمگیر علوم طبیعی در دو قرن گذشته، هم نویدها و هم تهدیدهای برآمده از انواع مختلف تبیین فلسفی که به دست «علوم سخت» جهت‌دهی می‌شدند به طور چشمگیری افزایش یافتند. برنامه‌های مبتنی بر طبیعت‌گرایی تقلیل‌گرایانه امروزه در فلسفه انگلیسی - امریکایی به وفور یافت می‌شود و مباحثه‌های داغ برای فهم ذهن و اخلاقیات (اگر فقط از دو موضوع نام ببریم) در محدوده چنین برنامه‌هایی صورت می‌پذیرند. برنامه ایدئالیستی هگل از دل نابسندگی‌های قابل درک ایدئالیسم استعلایی یا نقادانه کانت متولد شد، که می‌کوشید قلمرو تبیین طبیعی را به دامنه نمودهای مکانی - زمانی محدود کند. مسائل ناشی از نوع خاص دوگانه‌انگاری کانت گسترده‌تر از آن‌اند که حتی به طور خلاصه در این جا مطرح شوند، اما مسئله محوری‌ای که در دو دهه ابتدایی پذیرش و دگرگونی ایدئالیسم کانتی ظهور کرد، این مسئله بود که چگونه می‌توان شرحی واحد از طبیعت و آزادی به دست داد در حالی که هر کدام استقلال نسبی‌شان را از یکدیگر حفظ کنند. هگل مدعی بود در مفهوم روح و در معماری سراسری نظامش به این هدف دست یافته است، یعنی نظریه‌ای درباره ظهور آزادی از دل امر طبیعی به دست داده است که آزادی را به طبیعت تقلیل نمی‌دهد. این‌که هگل دقیقاً چگونه این کار

1. local

2. normative

عظیم را به انجام رساند و این که آیا او عملاً این کار را به انجام رساند یا نه، همچنان وجهی محوری از آثار پژوهشی دربارهٔ متون هگل است. اگرچه پدیدارشناسی همهٔ آنچه را که هگل در باب این پرسش در چنته دارد در اختیار ما نمی‌گذارد، اما همچنان بهترین نقطه است برای ورود به نقد وی بر انواع مشخصی از طبیعت‌گرایی و نیز به پاسخ خاص او به این که چگونه ممکن است آزادی از درون فرایندهای طبیعی «زندگی» سر بر آورد.

و نکتهٔ آخر این که، یکی از جذابیت‌های عظیم پدیدارشناسی و در عین حال منشأ برخی سردرگمی‌ها این است که هگل در روش [ناظر بر] تجربه‌اش هم به مواضع نظری و هم به مواضع عملی، هم به دعاوی شناخت (به معنی اخص کلمه) و هم به دعاوی کنش می‌پردازد. فلسفهٔ کنش^۱ در نیم قرن اخیر در زمرهٔ پویاترین حوزه‌های فلسفه بوده است. این حوزه دربرگیرندهٔ این دو پرسش است: ما چگونه کنش‌ها را از رخدادهای صرف متمایز می‌کنیم، و چگونه استدلال‌آوری عملی زیربنای فلسفهٔ سیاسی و فلسفهٔ اخلاق را می‌سازد. بدین سان تولد دوبارهٔ پراگماتیسم در صورت‌های گوناگون آن، همچنین، علاقه‌ای را به کاوش در پیوندهای متقابل کنش و شناخت [یا نظر] برانگیخته است. فصل چهارم و معروف پدیدارشناسی صرفاً آشکارترین محل تلاقی معرفت‌شناسی و نظریهٔ کنش هگل است. تقریباً در هر مرحله از متن، هگل آنچه را آگاهی با مفاهیم خود می‌کند به درون مایهٔ بحث خویش بدل می‌سازد و نقطه یا نقاط پایانی این شرح، همگی، به این یا آن طریق، فرایندی عملی را توصیف می‌کنند. بنابراین، پدیدارشناسی نه تنها سلسله‌ای از بازاندیشی‌ها را دربارهٔ ماهیت عملی هرگونه دعوی شناخت فراهم می‌کند، بلکه زمینه‌های صریح‌تر کنش را نیز به تفصیل شرح می‌دهد.

پدیدارشناسی پاداش مطالعهٔ مصبرانه را می‌دهد، اما اقتضانات جدی و بعضاً حتی غیرمتعارفی را نیز بر خواننده تحمیل می‌کند (ام. اچ. آبرامز، پژوهشگر ادبیات،

1. philosophy of action

۲. reflection: reflections را می‌توان همچنین به تأمل یا اندیشهٔ بازتابی نیز ترجمه کرد.

چندان اغراق نکرد وقتی مدعی شد که شب‌زنده‌داری فینگن‌های جویس در مقایسه با پدیدارشناسی، متنی سهل‌خوان است). علاوه بر این حقیقت که گذشت دو‌یست سال، هم سدی زبانی پدید آورده (حتی برای پژوهشگران آلمانی) و هم فاصله‌ای چشمگیر از بستر فلسفی اصلی این اثر ایجاد کرده است، دشواری‌های دیگر پیش روی مطالعه آن عبارت‌اند از اصطلاحات پیچیده‌هگلی، غنای مصالح خاص مورد استفاده او و نهایتاً، اما نه به‌لحاظ اولویت، آرایش پیچیده استدلال‌آوری فلسفی وی. هگل نه تنها با مفاهیم و صور فکری‌ای کار می‌کند که برای گفتمان فلسفی دوران خودش آشنا و مأنوس به شمار می‌رفتند و خواننده‌امروزی جز با دشواری (و برداشتن گام‌های کوچک) قادر به درک آن‌ها نیست، بلکه همچنین روش فلسفی خودبسنده و بی‌سابقه‌ای را نیز بسط می‌هد. راهبردهای استدلالی هگل در سطوح مختلف عمل می‌کنند و پیش از این‌که در انتها یکپارچه شوند در سیر پیشروی خود دائماً در هم می‌آمیزند.

یکی از نتایج این دشواری‌ها این است که تفاسیر پدیدارشناسی، چه از تک‌تک قطعات و چه از کل اثر، به‌شدت با هم اختلاف دارند و به‌ندرت نقطه‌ای پیدا می‌شود که بتوان گفت میان مفسران هیچ تعارض بنیادینی در خصوص آن وجود ندارد. بیهوده است که در این‌جا به جزئیات شیوه‌های دریافت مختلف و سنت‌های تفسیری پردازیم، چراکه این موارد در بسیاری از شرح‌ها و تفسیرها مطرح شده‌اند (کافی است به توضیحات بخش نویسندگان و کتاب‌شناسی کتاب حاضر مراجعه کنید). باید خاطر نشان کرد که می‌توان میان ملیت‌های مختلف نیز به‌لحاظ تفسیری تفاوت‌هایی تشخیص داد که گواهی است بر قابلیت این متن در جلب توجه گستره وسیعی از سنت‌های فلسفی. گردهم‌آوردن پژوهشگرانی از آمریکا و آلمان به‌منظور برقراری دیالوگی سازنده میان سبک‌های تفسیری بسیار متفاوت در دو قرن اخیر، یکی از ایده‌های در پس‌گردآوری و انتشار این کتاب بوده است.

هدف اصلی ما گرد آوردن کتابی درباره پدیدارشناسی بود که پرسش‌ها و

قطعات محوری را برجسته کند و وضوح بخشد. از نویسندگان خواسته شد به دو وظیفه جامه عمل بپوشانند: نخست، با استخراج استدلال‌ها از ساختار پیچیده دیالکتیکی، مواجهه خواننده را با متن هگلی تسهیل کنند و، دوم، معلوم کنند چرا شیوه برخورد هگل با این پرسش (ها) همچنان از نظرگاه امروزی کششی نظام‌مند دارد (یا چرا جنبه‌های خاصی از آن دیگر قابل بازیابی نیستند). نتیجه این طرح و برنامه، مجموعه‌ای است که بیشتر بر یکپارچگی نظام‌مند پروژه هگل و بر کارایی تحلیل‌های ویژه‌اش برای شاخه‌های امروزی تخصصی‌ترشده فلسفه متمرکز است تا بر خاستگاه خود پروژه هگل.

در این جا از خلاصه‌کردن نتایج تفسیری تک‌تک مقاله‌ها پرهیز می‌کنیم. هر مقاله باید — و به عقیده ما می‌تواند — از جانب خودش صحبت کند. ما ویراستاران (در کمال تأسف) آگاه‌ایم که این کتاب نمی‌تواند به اندازه کافی دربرگیرنده همه آن چیزی باشد که امروزه می‌توان از پدیدارشناسی آموخت یا به شکل نظام‌مند بسط داد. گستره اثر هگل و پیچیدگی استدلال‌هایش واقعاً آن‌چنان عظیم است که هرگونه شرح جامع را ناممکن می‌سازد. با این حال، اطمینان داریم که این مجموعه خواننده را در موقعیتی قرار می‌دهد که به کل غنای پدیدارشناسی هگل دسترسی پیدا کند. بدین منظور، از نویسندگان مقاله‌ها که در خلال سایر مشغله‌های بی‌شمارشان نیرو و توان خود را صرف این کتاب کردند سپاسگزاریم. در نهایت از انتشارات دانشگاه کمبریج با پاس گنجاندن این پروژه در برنامه جدیدشان قدردانی می‌کنیم.

یادداشت‌ها

۱. Alexander Herzen (1982), 422. افرادی که در نقل قول هر تسن به آن‌ها اشاره شده است عبارت‌اند از: پی-ژوزف پرودون (۱۸۶۵-۱۸۰۹)، سوسیالیست اتوپیایی (آرمان‌شهرگرای) فرانسوی — نویسنده نقل قول معروف «مالکیت [خصوصی] دزدی است»؛ آدولف رایشل (۱۸۹۷-۱۸۱۷)، آهنگساز آلمانی؛ میخائیل الکساندروویچ باکونین (۱۸۷۶-۱۸۱۴)، آنارشویست روس و مخالف کارل مارکس؛ الکسی استپانوویچ خومیاکف (۱۸۶۰-۱۸۰۴)، شاعر روس؛ پیوتر یاکولویچ چادایف (۱۸۵۶-۱۷۹۴)، فیلسوف و نویسنده روس؛ آودوتیا پترؤنا یلاگین (۱۸۷۷-۱۷۸۹)، که به خاطر میزبانی نشست‌های ادبی مشهورش در مسکو در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ شهرتی به هم زده بود؛ کارل فوگت (۱۸۹۵-۱۸۱۷)، دانشمند و ماتریالیست آلمانی. ترجمه نقل قول مقرون به جرح و تعدیل است.

کوتاه‌نوشت‌ها و نقل قول‌ها

در متن اصلی تمام ارجاعات به متن پدیدارشناسی در پراگماتیک آورده شده است. علامت اول، شماره صفحه ویراست آلمانی جلد ۹ از *Gesammelte Werke*، را مشخص می‌کند و بعدی شماره پاراگراف ترجمه انگلیسی میلر را: برای مثال (۱۸، بند ۱۷). ما انتظار داریم که ترجمه میلر به‌زودی از دور خارج شود و ترجمه‌های بعدی نیز از شماره پاراگراف استفاده کنند. نویسندگان فصول نیز بسیاری از ترجمه‌ها را تغییر داده‌اند: که البته اشاره به تمام این تغییرات نیز دشوار است.

فیشته

Sämtliche Werke (SW), ed. I. H. Fichte. Berlin: Walter de Gruyter, 1965

The System of Ethics (SE), eds. and trans. Daniel Breazeale and Günter Zöllner. Cambridge: Cambridge University Press, 2005

هگل

Briefe von und an Hegel (Briefe), ed. J. Hoffmeister. Hamburg: Felix Meiner Verlag, 1952–4; *Hegel: The Letters*, trans. C. Butler and C. Seiler, with a commentary by C. Butler. Bloomington, IN: Indiana University Press, 1984

Philosophy of History (PH), trans. J. Sibree. New York: Dover, 1956

Gesammelte Werke (GW), eds. Hartmut Buchner and Otto Pöggeler. Hamburg: Felix Meiner Verlag, 1968–

Hegel's Science of Logic (SL), trans. A. V. Miller. Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press, 1969

- Philosophie des Rechts (PR)*. Frankfurt am Main: Suhrkamp Verlag, 1970
- Wissenschaft der Logik (WL)*. Frankfurt am Main: Suhrkamp Verlag, 1970
- Encyclopedia of the Philosophical Sciences (EPSIII)*, Vol. III, trans. William Wallace. Oxford: Oxford University Press, 1971
- Werke in zwanzig Bänden (Werke)*, eds. Eva Moldenhauer and Karl Markus Michel. Frankfurt am Main: Suhrkamp Verlag, 1971
- Hegel's Philosophy of Right (HPR)*, trans. T. M. Knox. Oxford: Clarendon, 1975
- Faith and Knowledge (FK)*, trans. Walter Cerf and H. S. Harris. Albany, NY: State University of New York Press, 1977
- Phenomenology of Spirit (PhS)*, trans. A. V. Miller. Oxford: Oxford University Press, 1977
- Hegel's Philosophy of Subjective Spirit (SS)*, ed. and trans. M. J. Petry, 3 vols. Boston: D. Reidel, 1978
- Vorlesungen über die Philosophie der Religion (VPR)*, ed. Walter Jaeschke, 3 vols. Hamburg: Felix Meiner Verlag, 1983–4
- Lectures on the Philosophy of Religion (LPR)*, trans. R. F. Brown, P. C. Hodgson, and J. M. Stewart, 3 vols. Berkeley: University of California Press, 1984–7
- Phänomenologie des Geistes (PhG)*, eds. H. -R. Wessels and H. Clairmont. Hamburg: Felix Meiner Verlag, 1988
- The Encyclopedia Logic (EL)*, trans. T. F. Geraets, W. A. Suchting, and H. S. Harris. Indianapolis: Hackett, 1991
- Elements of the Philosophy of Right (PR)*, ed. Allen W. Wood, trans. H. B. Nisbet. Cambridge: Cambridge University Press, 1991

کانت

- Gesammelte Schriften (GS)*, ed. Royal Prussian (later German) Academy of Science. Berlin: Walter de Gruyter, 1900–
- Religion within the Limits of Reason Alone (Religion)*, trans. with an introd. and notes T. M. Greene and H. H. Hoyt, with a new essay by J. R. Silber. New York: Harper & Row, 1960
- Groundwork for the Metaphysics of Morals (Groundwork)*, trans. H. J. Patton. New York: Harper, 1964
- Critique of Pure Reason (CPR)*, eds. and trans. P. Guyer and A. Wood. Cambridge: Cambridge University Press, 1997

فصل یکم

جوهر، سوزه، نظام: توجیه علم در پدیدارشناسی روح هگل

دیتمار اچ. هایدمان

ترجمه علی سهرابی

۱. مقدمه

بیش از سی سال پیش دیتر هنریش این نظر را بیان کرد که مقاصد فلسفی هگل هنوز هم کم‌وبیش مبهم‌اند. اگر این نظر که بسیار تأثیرگذار بوده است هنوز هم صادق باشد، این ملاحظه رابرت برنڈم که «سنت‌ها با نظر به آینده زیست می‌شوند، اما با نظر به گذشته فهمیده می‌شوند»^[۱] در مورد هگل صدق نخواهد کرد. زیرا زیستن سنت هگلی یا، به بیان بهتر، اندیشیدن به آن با نظر به آینده و فهم هگل با نظر به گذشته، مستلزم پی بردن به مقاصد فلسفی اوست. خوشبختانه، پژوهش‌ها وضوح بسیار زیادی به این وضعیت بخشیده‌اند، به طوری که امروزه هگل را به عنوان طرف گفت‌وگویی معاصر به رسمیت می‌شناسند. ارج‌شناسی کنونی اندیشه هگل به ویژه شامل حال کتاب پدیدارشناسی روح می‌شود. این نگرش «با نظر به آینده - با نظر به گذشته»^۱ را می‌توان دلیلی دانست بر این که چرا طی دهه‌های پیش بحث در باب کتاب پدیدارشناسی اساساً در سه خط فکری متافیزیکی، استعلایی و اجتماعی دنبال شد. پیروان خط فکری متافیزیکی عمدتاً بر برداشتی متافیزیکی از پدیدارشناسی به منزله مقدمه‌ای نظام‌مند بر ایدئالیسم مطلق متمرکز شدند. در نتیجه، آن را به منزله

1. forward-backward

اثری فهمیدند که راهی نو برای فراهم آوردن امکان متافیزیک پیش می‌نهد، راهی که بعداً هگل به تفصیل در کتاب علم منطق^۱ بسط می‌دهد. [۲] از سوی دیگر، طرفداران خط استعلایی نشان دادند که مقاصد فلسفی هگل در پدیدارشناسی باید از چشم‌اندازی کانتی – به معنای عام آن – فهم شود، زیرا این اثر برنامه کانتی نقادی دانش بشر را با رفتن به فراسوی محدوده کانتی آغازین گسترش می‌دهد. این ایده استعلایی که بازاندیشی^۲ و خودآگاهی کارکردی اساسی در بنیادگذاری دانش دارند، برای سیر استدلالی پدیدارشناسی حیاتی است. [۳] دنبال‌کنندگان خط اجتماعی نشان می‌دهند که پدیدارشناسی قصد دارد بنیاد اجتماعی عقلانیت بشر را با تمرکز بر، مثلاً، ایده پرورش و فرهیختن (“Bildung”) سوژه اروپایی مدرن توضیح دهد. [۴]

روشن نیست که آیا این تفاسیر بدیل متافیزیکی، استعلایی و اجتماعی از پدیدارشناسی روح ضرورتاً مانع‌الجمع‌اند یا نه. در هر صورت، در پژوهش‌های کنونی یک امکان چهارم، یعنی امکان رهیافت معرفت‌شناسانه به پدیدارشناسی، طرفدار پیدا کرده است. بیشتر کتاب‌های اخیر خاطرنشان می‌کنند که اگرچه این اثر را نمی‌توان به پرسش‌های معرفت‌شناسانه تقلیل داد، پدیدارشناسی شامل بحث‌های ارزشمندی درباره مسائل معرفت‌شناسانه بنیادی است. از این جهت، کتاب جامع و کامل مایکل فورستر با عنوان ایده پدیدارشناسی روح هگل^۳ (۱۹۹۸) یکی از آموزنده‌ترین کتاب‌هاست. [۵] فورستر میان سه رسالت بنیادی پدیدارشناسی تمایز می‌گذارد: رسالت آموزشی^۴، معرفت‌شناسانه، و متافیزیکی. رسالت آموزشی اثر این است که «به افراد مدرن [راه] فهم و پذیرش نظام هگل» را آموزش دهد. پدیدارشناسی با انجام دادن رسالت متافیزیکی خود، مفهوم روح مطلق را در ابعاد جمعی مختلفش بسط می‌دهد. و اما، رسالت معرفت‌شناسانه عبارت است از: (الف) توجیه نظام هگل، (ب) دفاع از آن در مقابل مسئله شکاکانه «همپایگی»^۵،

1. *Science of Logic*

2. reflection

3. *Hegel's Idea of a Phenomenology of Spirit*

4. pedagogical

۵. equipollence؛ این کلمه در واقع معادلی است برای اصطلاح یونانی *ισοσθένεια* که معنای تحت‌اللفظی‌اش «نیروی برابر» است. برای فهم بهتر همپایگی باید شکاکان پروونی را در بستر فلسفه یونان باستان در نظر ←

(پ) دفاع از آن در مقابل مسئله شکاکانه «مفهوم - مصداق»^۱، (ت) به دست دادن برهانی در تأیید رجحان این نظام بر تمام مواضع غیرهگلی. [۶] من در این فصل همین رهیافت معرفت‌شناسانه را به پدیدارشناسی روح در پیش می‌گیرم و نشان خواهم داد که نه تنها مقدمه پدیدارشناسی بلکه پیشگفتار آن نیز تحلیلی بسیار موشکافانه از مسائل معرفت‌شناسانه بنیادی، به ویژه مسائل مربوط به توجیه معرفتی، ارائه می‌کند.

فهم دلالت معرفت‌شناسانه پدیدارشناسی مستلزم ارائه طرحی کلی و مختصر از مسئله عمومی‌ای است که هگل با آن سروکار دارد. از این رو، در بخش دوم این فصل کارکرد مقدماتی پدیدارشناسی را به منزله مقدمه‌ای بر «علم فلسفی حقیقی» به اجمال بیان می‌کنم. این کارکرد مقدماتی روشن می‌سازد که چرا هگل در پدیدارشناسی خود را با مسئله توجیه معرفتی و شکاکیت مواجه می‌بیند. در بخش سوم، دعاوی محوری هگل در پیشگفتار پدیدارشناسی را در بستر این مسئله اصلی تحلیل می‌کنم. نخستین دعوی هگل این است که باید «امر حقیقی را نه تنها به منزله جوهر بلکه همچنین به منزله سوژه» درک و بیان کرد (۱۸، بند ۱۷، تمام تأکیدها از متن اصلی است). دومین دعوی او این است که «دانش» تنها به منزله «علم یا نظام» (۲۱، بند ۲۴) می‌تواند نمایش داده شود. خصیصه اصلی این دعاوی محوری آن چیزی است که می‌توان ضدفردگرایی روش‌شناختی هگل نامید. به موجب این ضدفردگرایی روش‌شناختی، نمی‌توان با به‌کارگیری سوژه فردی یقین معرفتی به‌عنوان یک اصل معرفتی پایه، دانش را توجیه

بگیریم که، از زمان سقراط به بعد، در پیوند با غایت زندگی یعنی سعادت یا خوشبختی (انودایمونیا، *eudaimonia*) بوده است. از این رو، شکاکیت برای فیلسوفان پورونی شیوه‌ای برای زیستن و راهی است برای رسیدن به انودایمونیا. از نظر آنان، این غایت از طریق آرامش خاطر یا عدم تشویش (آتاراکسیا، *ataraxia*) تأمین می‌شود. آنچه از نظر فیلسوف پورونی آرامش خاطر آدمی را برهم می‌زند دعاوی متضاد و متناقض درباره جهان و موجودات است، و او به‌نحو دیالکتیکی نشان می‌دهد که دعاوی مختلف درباره یک موضوع واحد همپایه و هم‌وزن هستند. نتیجه این همپایگی همانا تعلیق حکم (اپوخه، *epochē*) و از این طریق رسیدن به آرامش خاطر است. (می‌توان تأثیر شکاکان باستان را در کانت و هگل پیگیری کرد. به‌طور مثال، نزد کانت در مسائل جدلی‌الطرفین در بخش «دیالکتیک استعلایی» از نقد اول، و نزد هگل در ایده شکاکیت خودتکمیل‌کننده).

کرد. سپس در بخش چهارم، از استدلال‌های بدیل هگل در دفاع از قسمی نظریه توجیه معرفتی در مقدمه پدیدارشناسی بحث می‌کنم. هگل چون بر آن است که دانش نمی‌تواند مستقل از قسمی ملاک^۲ معرفتی توجیه شود، دو استدلال کلی برای حل این مسئله ارائه می‌دهد: اولی استدلالی ضدشکاگانه است مبتنی بر خودابداعی^۳ ملاک معرفتی؛ دومی استدلالی بر سازنده^۴ است مبتنی بر تاریخ خودآگاهی، که چارچوب روش‌شناختی کل پدیدارشناسی را برمی‌سازد. نظر من این است که به‌رغم گشوده ماندن پرسش‌ها، راه‌حل هگل برای مسئله توجیه معرفتی برداشتی است معرفت‌شناسانه و نظام‌مند که می‌تواند در مناقشات کنونی فلسفه نظری نقش ایفا کند.

۲. مسئله هگل

۲-۱. ارائه مقدمه‌ای بر علم

درک مقاصد فلسفی هگل در پیشگفتار، مستلزم بیان دست‌کم برخی نکات عمومی درباره جایگاه پدیدارشناسی در سیر تکوین تفکر فلسفی هگل است. پیش از هر چیز، هگل در پیشگفتار پدیدارشناسی برنامه فلسفی‌اش را این‌گونه مشخص می‌کند: «تلاش برای نزدیک‌تر کردن فلسفه به صورت علم، به این هدف که فلسفه بتواند عنوان "عشق به دانش" را کنار بگذارد و دانش بالفعل بشود — این همان کاری است که من خود را به انجام دادنش مکلف کرده‌ام» (۱۱، بند ۵). این برنامه نزدیک‌تر کردن فلسفه به «صورت علم» را می‌توان در نگاه نخست با آن چیزی مقایسه کرد که، برای مثال، دکارت در اوایل فلسفه مدرن با کوشش برای از نو بنا نهادن بنیادهای فلسفه در تأملات بر عهده گرفت، یا با آنچه کانت با تلاش برای قرار دادن فلسفه در «مسیر مطمئن علم» [۷] در نقد عقل محض بر عهده گرفت. با این همه، بر خلاف پروژه دکارت برای نوعی فلسفه اولی^۴ یا نقد کانت بر دانش، پروژه هگل در پدیدارشناسی را اساساً باید از خلال رشد و تکوین فکری خود مؤلفش فهمید. هگل تا سال ۱۸۰۰

2. standard

2. self-creation

3. constructive argument

4. *prima philosophia*

از موضعی دفاع می‌کرد که بر اساس آن ذهن متناهی بشر نه با عقل یا بازاندیشی فلسفی بلکه تنها با ایمان دینی می‌تواند به فرا گرفتن دانش در باب امر مطلق یا خدا بپردازد. به عبارت دیگر، خود فلسفه، علم دانش متافیزیکی به معنای دقیق کلمه نیست، چراکه در مرتبه‌ای نازل‌تر از دین قرار دارد. حوالی سال ۱۸۰۰، عقاید فلسفی هگل از اساس تغییر کرد. او اکنون به این نتیجه رسیده بود که باید متافیزیک فلسفی را جایگزین جایگاه نظام‌مند دین کند و وظیفهٔ ارائهٔ مقدمه‌ای نظام‌مند بر فلسفه یا متافیزیک را به منطق برآمده از اندیشهٔ متناهی بشر محول کند. این منطق منطقی صوری نیست، بلکه منطقی است اساساً متشکل از مفاهیم و مقولاتی که ریشه در نظریات کانت و فیخته دارند. هدف این منطق نشان دادن تناقض‌های درونی‌ای است که به‌طور طبیعی از محدودیت‌های تفکر متناهی بشر برمی‌خیزند، آن هم به‌منظور غلبه بر تفکر متناهی و حصول دانش دربارهٔ امر نامتناهی یا مطلق. روش این منطق، روش شکاکانهٔ مبتنی بر تقابل^۱ است، که به‌وسیلهٔ آن تناقض‌ها سر بر می‌آورند. هگل مسائل جدلی‌الطرفین^۲ کانتی را نمونهٔ بارز این تناقض‌ها تلقی می‌کند، زیرا، چنان‌که گفته می‌شود، آن‌ها تناهی ذهن بشری را، زمانی که می‌کوشد امر نامتناهی را با وسایل متناهی به‌چنگ آورد، نشان می‌دهند. این تناقض‌ها برای ذهن بشر حل‌ناشدنی‌اند؛ حتی اندیشهٔ متناهی بشر را نیز تخریب می‌کنند و ما را وامی‌دارند تا، به‌خاطر حصول دانش نظرورز دربارهٔ امر مطلق، از اندیشهٔ متناهی دست بشویم. از این رو، مطابق برداشت تعدیل‌شدهٔ هگل، منطق تفکر متناهی با تخریب شکاکانه و در نهایت رفع^۳ برساخته‌های مفهومی^۴ اندیشهٔ متناهی به‌منزلهٔ مقدمه‌ای نظام‌مند بر متافیزیک عمل می‌کند. [۸]

هگل با پیروی از فلسفهٔ تک‌جوهری اسپینوزا، به‌ویژه طی همکاری‌اش با شلینگ در ینا - شهری که هگل در سال ۱۸۰۱ وارد آن شد - امر مطلق را به‌منزلهٔ جوهر درک می‌کرد. اما، حوالی سال ۱۸۰۴، برداشت خود را بار دیگر به‌نحو چشمگیری تغییر داد. این دگرگونی تازه ناشی از این بصیرت هگل بود که درک امر مطلق به‌منزلهٔ

1. opposition

2. antinomies

3. sublating

4. conceptual constituents

جوهر بدین معناست که امر مطلق را در نقطهٔ سرنوشت‌ساز با تعیین ناپسند^۱ رها کنیم. هگل دریافت که امر مطلق نوعی ابژه ایستا^۲ برای تفکر — یعنی جوهر [در معنای متعارف فلسفی آن] — نیست، بلکه از روابط خودارجاع^۳ منطقی پیچیده‌ای تشکیل شده که تنها در شاخهٔ مستقلی [از دانش] به نام منطق نظرورز^۴ می‌تواند بسط و تکوین یابد. بنابراین، از این لحظه به بعد، هگل امر مطلق را دیگر نه جوهر، بلکه سوژکتیویتهٔ مطلق تلقی می‌کند که دربرگیرندهٔ ساختارهای خودارجاع منطقی است. به این ترتیب، هگل منطق و متافیزیک را در یک «علم [تازه] در باب امر مطلق» با یکدیگر متحد می‌سازد. [۹] این اقدام منجر به دو مسئله می‌شود: نخست، در صورت اتحاد منطق با متافیزیک، به نظر می‌رسد مقدمه‌ای نظام‌مند بر متافیزیک به امری زائد بدل خواهد شد. دوم، آیا ذهن بشر ظرفیت فراگرفتن دانش در باب امر مطلق را دارد؟ هگل به هر دو مسئله پاسخ مثبت می‌دهد: نخست، مقدمه‌ای نظام‌مند بر متافیزیک همچنان امری ضروری است، زیرا خصیصهٔ ذاتی^۵ ایدئالیسم هگل این است که امر مطلق باید ابژهٔ دانش بشود. این دانش هم‌اکنون به نحوی بی‌واسطه موجود نیست، بلکه باید با هدایت فکری رشد و تکوین بیابد، و دقیقاً پدیدارشناسی روح است که در این شرایط وظیفهٔ ارائهٔ مقدمه‌ای بر متافیزیک به منزلهٔ علم در باب امر مطلق را بر عهده می‌گیرد. دوم، ذهن بشر توان فراگرفتن دانش در باب امر مطلق را دارد و وظیفهٔ پدیدارشناسی است که این حقیقت را از طریق نظریه‌ای در باب فراگرفتن تدریجی دانش نشان دهد، نظریه‌ای که از تفکر متناهی بشر به دانایی مطلق یا متافیزیک راه می‌برد. اما این نظریهٔ فراگرفتن تدریجی دانش، خود، از کجا نشئت می‌گیرد؟ این پرسش نشان‌دهندهٔ مسئلهٔ اصلی هگل در سرآغاز پدیدارشناسی است و با بررسی دقیق‌تر مسئلهٔ دو وجهی، توجیه معرفتی از یک سو و شکاکیت از سوی دیگر، می‌توان به آن پاسخ داد.

1. underdetermined
4. speculative logic

2. static
5. intrinsic

3. self-referential